بسم‌الله الرحمن الرحیم سخنرانی شماره‌ی 2

الحمدالله لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا و حبیب الهنا ابی القاسم محمد و علی اله الطاهرین و لعنه الله علی اعدائهم اجمعین

نیّتِ مؤمن، بهتر از عمل اوست

پیامبر اکرم (صَلَّی اللهُ علیه و آله و سَلَّمَ) در حدیثِ مشهوری فرمودند:

(نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ‏ عَمَلِهِ‏ وَ نِيَّة الْكَافِرِ شَرٌّ مِنْ عَمَلِه‏)[[1]](#footnote-1)

نیّت انسانِ مؤمن، در کارهایش، بهتر از عملِ اوست. امّا معنا و مقصود، از بهتر بودن چیست؟ مقصود، اَحسَنُ الوجوه بودن است؛ یعنی انسانِ مؤمن، همیشه نیتش این است، که کار را به بهترین وجه انجام دهد. چون مؤمن است، ایمان به خدا و آخرت دارد. تصمیمش این است، کاری را که انجام می‌دهد به بهترین وجه انجام دهد؛ امّا وقتی وارد مرحله‌ی عمل می‌شود، موفّق نمی‌شود که کار را آن‌طور که خواسته بود، انجام دهد. فرض بفرمایید که‌ ‌انسان‌دوست دارد، در شب قدر به مسجد برود و چند ساعت بیدار بماند، دلش می‌خواهد حضور قلب داشته باشد و دعا را بانشاط بخواند و باحال خوب، قرآن تلاوت کرده و بر سر بگیرد و حال نشاط و عبادت داشته باشد. واقعاً قصدش این است و با این قصد می‌‌‌رود، امّا وقتی وارد مسجد می‌شود کسالتی بر او عارض می‌شود و او را چُرت می‌گیرد و خوابش می‌بَرَد. بنابراین، آن‌طور که دلش می‌خواهد نمی‌شود، این شخص نیّتش بهتر از عملش شده است، برای این‌که عملش توأم شده با چُرت و کِسالت و مانند این‌ها؛ امّا نیّتش این نبود و آن عملی که در نظر داشت و تصمیم گرفته بود، انجام دهد، عملِ بدون چرت و کسالت و عملِ با حضور قلب بود. نیّتش این بود؛ امّا در مرحله‌ی عمل نتوانست آنچه را که در نیّت داشت پیاده کند، این شخص نیّتش بهتر از عملش است آن‌که مَنویّش[[2]](#footnote-2) بود بهتر شده از مَأدِیَّ بِهِ[[3]](#footnote-3) آن عملی را که آورده است، آلودگی پیداکرده امّا مَنویّش صاف‌تر و خالص‌تر بود.

نیّت و دوامِ عبادات

این روایت را همچنین می‌توانیم به معنای اَحسَن بودن، یا به معنای اَدوَم بودن در نظر بگیریم یعنی انسانِ مؤمن، نیّتش این است که دائماً در حال عبودیت و بندگی باشد و مدّت طولانی در حال عبادت باشد؛ ولی در مرحله‌ی عمل نمی‌شود و نمی‌تواند آن‌طور که دلش می‌خواهد، عمل نمی‌کند؛ مثلاً آن عبادت چندساعتی کوتاه می‌شود و کمتر واقع می‌شود. مثلاً کسی \_فرض بفرمایید\_ هدفش این است که اگر خدا به من مال و ثروتی بدهد؛ تمام این اموالم را، یا مثلاً نود درصد آن را درراه خدا انفاق می‌کنم، آن‌هم انفاقِ با اخلاص؛ هدفش این است، اما بعداً اتفاقاً خدا به او مال و ثروتی می‌دهد، ولی در مقامِ عمل، مقداری بُخل در او پیدا می‌شود، یعنی دلش نمی‌آید این نود درصد مالش را بدهد. او انفاق می‌کند اما نه آن طوری که نیّت کرده بود؛ مثلاً چهل درصد یا پنجاه‌درصد می‌دهد و آنچه در نظر داشت را نمی‌دهد و در مقامِ اعطاء کردن، هم قدری آلودگیِ به ریا پیدا می‌کند، درحالی‌که نیّت داشت که نود درصد مالش را بدهد و با اخلاص هم بدهد، امّا وقتی‌که زمانِ عمل رسید، موفّق نمی‌شود به آن مقدار و با آن خلوص نیت بپردازد.

این دومین معنایی است که برای این روایت بیان کرده‌اند که علاوه بر آن وجوهِ مختلف دیگری نیز برای آن ذکرشده، امّا شاید این دووجهی که عرض شد؛ یعنی اَحسَن بودن و اَدوَم بودن، بهتر از سایرِ وجوه، باشد بنابراین: (نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ‏ عَمَلِهِ‏)[[4]](#footnote-4) یعنی اَحسَنُ مِن عَمَلِهِ وَ اَدوَمُ مِن عَمَلِه، یعنی نیّتِ مؤمن، نسبت به عمل او دوام بیشتری دارد و همچنین نیّت مؤمن بهتر از عمل اوست؛ زیرا در مقام عمل آن‌طور که مؤمن در نظر دارد، واقع نمی‌شود.

نیّت، در بیانِ امام باقر (علیه السّلام)

روایتی از امام باقر (علیه السّلام) داریم که به همین معنا تعبیر شده و حضرت می‌فرمایند:(نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَیرٌ مِنْ عَمَلِهِ وَ ذَلِكَ لِأَنَّهُ يَنْوِي مِنَ‏ الْخَيْرِ مَا لَا يُدْرِكُهُ‏)[[5]](#footnote-5) زیرا انسان در نظر می‌گیرد کار خیر را به نحو خاصی انجام دهد؛ ولی در مقامِ عمل آن را درک نمی‌کند، یعنی در مقامِ عمل آنچه را که نیّت کرده بود، واقع نمی‌شود.

امام صادق (علیه السّلام) دراین‌باره می‌فرماید: (إِنَّ الْعَبْدَ لَيَنْوِي مِنْ نَهَارِهِ أَنْ‏ يُصَلِّيَ‏ بِاللَّيْلِ‏)[[6]](#footnote-6) چه‌بسا انسانی در روز در نظر دارد، که إن‌شاءَالله شب‌هنگام در عبادت، مثلاً «شَقّ القَمَر» می‌کنم، ببین در عبادت چه‌کار می‌کنم. روز نیّتش این است که هنگام شب مشغول عبادت و تهجد و نافله می‌شوم، ولی شب که شد، چُرت می‌زند و خوابش می‌گیرد و می‌خوابد و صبح از خواب بیدار می‌شود، بااینکه نیّت داشت نمازِ شب بخواند و چندساعتی بیدار بماند ولی (فَتَغْلِبُهُ عَيْنُهُ([[7]](#footnote-7)‏ شب به چشمش غالب می‌شود و خوابش می‌گیرد و صبح بیدار می‌شود، این شخص، نیّتش خوب است و خداوند همان نماز را در نامه‌ی عملش می‌نویسد؛ حتّی نَفَسش در خواب را برایش تسبیح می‌نویسد، خوابش را صدقه می‌نویسد، این آدم نیّتش از عملش بهتر شده، برای این‌که اگر عمل را انجام می‌داد، فقط این چند رکعت را می‌نوشتند؛ امّا الان، علاوه بر این‌که این چند رکعت را در نامه‌ی عملش نوشتند، نَفَسش را هم تسبیح نوشتند، خوابش را هم صدقه نوشتند، این بود که نیّتش از عملش بهتر شد.

نیّت، یعنی قصد واقعی

گرچه معنای روایت این نیست که انسان فقط نیّت کند و بعد بخوابد، در این مورد که برای آدم چیزی نمی‌نویسند، منظور این است که واقعاً می‌خواست نمازِ شب بخواند، نه این‌که بخواهد کلاه سرِ کسی بگذارد؛ واقعاً مقصودش این بود که شب، ‌بیدار باشد و نماز شب بخواند، ولی به‌طور اتّفاقی خواب بر او غالب شد نه این‌که عمداً این کار را کرد، صبح هم که بیدار شد ناراحت شد، متأثّر شد که چرا این‌جور شد؟ من تصمیم داشتم، بیدارباشم چرا خوابم برد؟ در این مورد است که ثواب، به «اَضعاف»[[8]](#footnote-8) نوشته می‌شود و الا آدمی که نیّت می‌کند بعد عمداً می‌خوابد، ثوابی ندارد. مثلاً شخصی که نیّت اقامت در مسافرت می‌کند و نمی‌خواهد که ده روز بماند می‌گوید: من نیّت کردم ده روز بمانم ولی نمی‌خواهد ده روز بماند این شخص خیال می‌کند با نیّت درست می‌شود درحالی‌که اقامت [واقعی] در سفر یعنی تصمیمش این است که ده روز یا بیشتر بماند. اینجا هم که نیّت کرده یعنی واقعاً تصمیمش بر این بوده که نماز شب بخواند؛ امّا موفّق نشده. در این صورت برای این شخص همان عبادتی که در نظر داشت، نوشته می‌شود و نفَسَش هم تسبیح نوشته می‌شود و خوابش هم صدقه است.

چرا نیّت مؤمن، بهتر از عمل اوست؟

با توجه به آنچه گذشت حالا این سؤال، پیش می‌آید که چرا نیّتِ مؤمن، از عملِ او، بهتر است؟ در پاسخ می‌فرمایند: چون نسبتِ عمل به نیّت، مثل نسبت غذاست به حیات و زندگی، انسان غذا می‌خورد برای این‌که زنده بماند و حیاتش محفوظ بماند.[[9]](#footnote-9) آیا غذا بهتر است یا حیات؟ خب قطعاً حیات بهتر است و غذا مقدّمه‌ی حیات است، انسان ازاین‌جهت غذا می‌خورد که زنده بماند، اینجا در بحث ما، عمل، برای این است که نیّت را تقویت کند؛ یعنی هدفِ دینِ مقدّس، این است که جان انسان و روح او، یک روح الهی بشود یعنی روحی شود که همیشه گرایش به خدا داشته باشد، گرایش و جذبه و کشش به آخرت داشته باشد؛ آخر انسان می‌داند که بعضی از افراد هستند، اصلاً روحشان گرایش به خدا و آخرت ندارد، گرایش و جذبه و کشش نسبت به دنیا دارد، نسبت به پول، به خوردنی‌ها دارد؛ شیب جذبه و کشش او به سمت دنیا است؛ ولی بعضی از دل‌ها و روح‌ها واقعاً شیبش به سمت خدا و آخرت است و دینِ مقدّس هم می‌خواهد طوری انسان را بپروراند که این جان، جانی بشود که همیشه گرایش به خدا و عبادت، داشته باشد و (مَیّالٌ اِلَی العِبادَةِ) باشد.

نَفسِ بازیگر!

برخلاف آن تعبیری که امام سجّاد (علیه السّلام) دارند که خدایا! این نَفسِ من (مَيَّالَةً إِلَى اللَّعِبِ وَ اللَّهْو)[[10]](#footnote-10) نفسِ بازیگری شده است که همیشه میل به لهو و لعب دارد، همواره میل به جمع‌آوری دنیا دارد؛ اصلاً عشقش دنیاطلبی شده، این بدبختی انسان است که جانِ انسان طوری شود که احساس کند گرایش به دنیا دارد و آخرت در حاشیه واقع‌شده و در متن زندگی نیست، متن زندگی شده (مَيَّالَةً إِلَى اللَّعِبِ وَ اللَّهْو) همیشه میل به سرگرمی دنیایی دارد، میل به شهوت نفسانی دارد ولی دینِ مقدّس می‌خواهد، انسان را طوری بپروراند که جانش، جانی شود که گرایش به خدا داشته باشد، این آدم نیّتش همیشه نیّت خیر است؛ یعنی دائماً از او می‌جوشد که رو به خدا و آخرت برود. برنامه‌ی عملی هم این نیّت آدمی را تقویت می‌کند، یعنی هر چه انسان در مرحله‌ی عمل، جدّ و جَهدش بیشتر شد، تدریجاً آن نیّت قلبی‌اش شدیدتر می‌شود، گرایشش به خدا و آخرت بیشتر می‌شود.

چگونه صفات روحی و معنوی را تقویت کنیم؟

اساساً اعمال بدنی، صفات روحی را تقویت می‌کند، در همه حال این‌طور است نه‌فقط در عبادت، فرض بفرمایید کسی مثلاً در اوایل کودکی یا سنّ جوانی، چندان میل به علمِ بازور ندارد ، او را تشویقش می‌کنند درس بخواند، به او می‌گویند: درس بخوان که درس خواندن برای آدم خیر پیش می‌آورد، این جوان اندکی میل به درس خواندن پیدا می‌کند، بعد وقتی‌که رفت مطالعه‌ای کرد و درسی خواند و از استاد چیزی شنید آنچه خوانده است کم‌کم به میلش می‌افزاید. اگر دوباره مطالعه کند، دوباره میلش به علم بیشتر می‌شود مطالعه‌ی سوّم، میلش شدیدتر می‌شود، مطالعه‌ی چهارم بازهم شدیدتر می‌شود، تا به‌جایی می‌رسد که دیگر عشقِ به علم پیدا می‌کند و اصلاً نمی‌تواند از کتاب و بحث و مطالعه کناره‌گیری داشته باشد. این همان آدمی است که اوّل تمایلش ضعیف بود ولی کم‌کم چون دنبال بحث و مطالعه و درس و کتاب رفت میلش به علم شدید شده است. مسئله در مال هم همین‌طور است؛ اوّل این‌جور نیست که زیاد عشق به مال داشته باشد، امّا کم‌کم یک کسبی می‌کند و از آن، پولی به دستش می‌رسد و میلش به پول بیشتر می‌شود، بار دوم مقدار بیشتر گیرش آمد میلش بیشتر می‌شود، روز سوم بیشتر گیرش آمد میلش بیشتر می‌شود، کم‌کم به‌جایی می‌رسد که عشق به دنیا چنان سراپای وجودش را فرامی‌گیرد که اصلاً نمی‌تواند از دنیا منقطع شود؛ مثلِ یک آدمِ غرق‌شده در میان گِل و لجن که دیگر نمی‌تواند خودش را بیرون بکشد؛ عشق به مال در او پیدا می‌شود که دیگر نمی‌تواند کنار بکشد.

در عبادت هم همین‌طور است، انسان، اوّل میل به عبادت ندارد کم‌کم وادار که شد و اعمال عبادی را انجام داد، نماز واجب، نافله و روزه را انجام داد کم‌کم، میل به عبادت خدا و آخرت در او بیشتر می‌شود به‌جایی می‌رسد که دیگر نمی‌تواند از عبادت و بندگیِ خدا دست بردارد، به همین خاطر است که نیّت او الهی می‌شود و عمل او نیّت را تقویت می‌کند پس عمل ازآن‌جهت که تقویت‌کننده‌ی نیّت است مطلوب است.

بنابراین نیّت که خودش هدف است بهتر از عمل خواهد بود، چون عمل، مقدمه است همان‌طور که غذا حیات را تقویت می‌کند، عمل هم نیّت قلبی و ایمان را تقویت می‌کند.

اشتباهِ بزرگِ اهل تصوّف

به همین جهت یکی از اشتباهاتی که اربابِ[[11]](#footnote-11) تصوّف دارند در همین‌جاست؛ آن‌ها می‌گویند ما وقتی به مرحله‌ی یقین رسیدیم دیگر احتیاج به عمل نیست، عمل تا آنجایی است که انسان به مرحله‌ی یقین نرسیده باشد، به مرحله‌ی یقین که رسید دیگر احتیاج به عمل نیست بعد به این آیه استشهاد می‌کنند:

«وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ» و پروردگارت را پرستش كن تا اينكه مرگ تو فرارسد.[[12]](#footnote-12)‏

آیه را هم بدجور تفسیر می‌کنند و می‌گویند خدا فرموده: آن‌قدر بندگی کن تا یقین حاصل بشود و یقین که حاصل شد (خُذِ الغایَةَ و اترُکِ المَبادِیَ[[13]](#footnote-13)) این غایت و نتیجه را بگیر و همه‌چیز را ترک کن، دیگر نیاز به عمل نیست؛ چرا نیست؟ چون به هدف رسیدی، غافل از این‌که اولاً: «یقین» در اینجا، به معنای «ایمان» نیست، بلکه به معنای «مرگ» است و قرآن کریم در دو جا یقین را به معنای مرگ استعمال کرده؛ که دو جا هم بیشتر نیست. یکجا همین آیه که در سوره‌ی حِجر است و می‌فرماید: (وَ اعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقينُ[[14]](#footnote-14)) یکی هم در سوره‌ی مدثر است که می‌فرماید: «فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ ﴿۴۰﴾ عَنِ الْمُجْرِمِينَ ﴿۴۱﴾ مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ ﴿۴۲﴾ قالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ ﴿۴۳﴾ وَلَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ ﴿۴۴﴾ وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ ﴿۴۵﴾ وَكُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ ﴿۴۶﴾ حَتَّى أَتَانَا الْيَقِينُ ﴿۴۷﴾»[[15]](#footnote-15)

در ميان باغ‌ها از يكديگر می‌پرسند (۴۰) درباره مجرمان (۴۱) چه چيز شمارا در آتش [سقر] درآورد (۴۲) بگویند از نمازگزاران نبوديم (۴۳) و بينوايان را غذا نمی‌دادیم (۴۴) با هرزه‌درایان هرزه‌درایی می‌کردیم (۴۵) و روز جزا را دروغ می‌شمردیم (۴۶) تا مرگ ما در رسيد (۴۷)

روز قیامت از جهنّمی‌ها می‌پرسند: شما چرا جهنّمی شدید؟ می‌گویند: ما نمازخوان نبودیم و روز قیامت را تکذیب می‌کردیم تا مرگ به سراغمان آمد، آن‌قدر درراه طغیان و عِصیان و تکذیب پابرجا ماندیم تا مرگ به سراغمان آمد، (حَتَّى أَتانَا الْيَقينُ‏)[[16]](#footnote-16)، اینجا هم مراد از یقین، مرگ است پس آن‌هایی که می‌گویند یقین به معنای ایمان است و عبادت بکن تا ایمان حاصل بشود، بعد عمل را رها کن این درست نیست، مقصود آیه این نیست و گذشته از این اگر بنا بشود انسان بگوید من چون حالت یقین و ایمان‌دارم دیگر عمل نمی‌خواهد مثل این است که بگوید من زنده‌ام، دیگر برای چه غذا می‌خورم؟ غذا برای این بود که حیات، تأمین بشود خب حیات که دارم و زنده هستم جواب این است که اگر غذا نخوری می‌میری، غذا برای تمدید حیات است، غذا بخور تا حیاتت تمدید شود، تا همیشه بمانی؛ اگر بگویی من زنده‌ام و غذا را رها کنی، آن‌وقت می‌میری و این حیات دوام پیدا نمی‌کند.‌

رابطه‌ی عمل صالح و ایمان

اعمال بدنی برای تقویت ایمان است، مادامی‌که اعمال بدنی به‌طور مرتّب، انجام می‌شود ایمانِ انسان، محفوظ می‌ماند و شدّت پیدا می‌کند. همین‌که اعمال بدنی ترک شد، ایمان هم کم‌کم تضعیف می‌شود و از بین می‌رود. اعمالِ بدنی نسبت به ایمان و نیّت، مانند غذاست نسبت به حیات، همچنان که حیات اَحسَن است از غذا، نیّت انسان هم احسن است از عمل، چون عمل، مقدمه است و هدف نیّت، امّا تا عمل به دنباله‌ی نیّت نباشد، آن غایت (نیّت) از بین می‌رود و کم‌کم تضعیف و نابود می‌شود.

عملِ با توجّه، نیّت را تقویت می‌کند

امّا آن عملی که همیشه نیّت را تقویت می‌کند عملی است که منبعث[[17]](#footnote-17) از توجّه به همان نیّت باشد. اگر عمل با توجّه انجام شد، نیّت را تقویت می‌کند و اگر با توجّه انجام نشد، نیت را تقویت نمی‌کند و این مطلب خیلی روشن است، آدمی که رِقّت قلبی به یتیم دارد وقتی به‌عنوان نوازش دست ‌به ‌سرِ آن یتیم می‌کشد؛ رقّتش بیشتر می‌شود، حالت عاطفه‌ی قلبی‌اش شدیدتر می‌شود، به‌شرط اینکه دست کشیدن به‌عنوان نوازش باشد. امّا اگر در آن موقع که دست می‌کشد هیچ توجهی به آن نداشته باشد و بی توجّه دست بکشد، دیگر به‌عنوان نوازش نیست؛ مثل آدمی که بر سنگی دست می‌کشد اگر این‌جوری باشد و بی توجّه باشد آن دست کشیدنِ بی توجّه، بر رقّت قلب او نمی‌افزاید، آن دست کشیدنِ با توجّه و به‌عنوان نوازش است که بر رقّت قلب، می‌افزاید.

سجده‌ی با توجّه، رشد آور است

در اعمال عبادی هم همین‌طور است، مثلاً وقتی‌که ما سجده می‌کنیم؛ این سجده‌ی ما، چه وقت خضوع قلبی ما را شدیدتر می‌کند؟ وقتی‌که با حضور قلب و با توجّه انجام شود.

انسان به این مطلب توجّه دارد که وقتی سجده می‌کنم، می‌خواهم در پیشگاه خدا به خاک بیفتم، بندگی و خضوع را ظاهر سازم، اگر به این نیّت سجده کند، خضوع قلبی‌اش شدیدتر می‌شود و امّا اگر در حالِ سجده هیچ توجّه ندارد، رفته به سجده اما فکرش در بازار کار می‌کند، این سجده بر ایمان و تواضع قلبی‌اش نمی‌افزاید، چون این خم شدنِ بدن که سعادت انسان نیست، اگر بنا بود این حرکتِ بدن و این خم شدنِ بدن بدون توجه، آدم را به سعادت برساند همه‌ی ورزشکارها باید بهشتی باشند. آن‌ها که بیشتر این کار را می‌کنند مرتّب خم و راست می‌شوند حرکات بدنی دارند، صِرف حرکت بدنی که ملاک سعادت نیست، صِرف خم شدن و برخاستن که ملاک سعادت نیست؛ آن خم شدنی انسان را به سعادت و به قُربِ خدا می‌رساند که مُنبعِث از توجّه و حضور قلب باشد و لذا اگر سجده‌هایی که انسان انجام می‌دهد، با حضورِ قلب شد بر ایمان و خضوعش نسبت به خدا می‌افزاید.

هم سجده می‌کنیم، هم گناه!

این‌که ما چند سال است سجده می‌کنیم و هنوز حالتِ خضوع در پیشگاه خدا در ما پیدا نشده است و بازهم می‌بینیم در جاده‌ی گناه و معصیت بی‌پروا می‌رویم؛ معلوم می‌شود سجده‌های ما همه مُرده بوده و با حضورِ قلب انجام‌نشده و اِلا انسانی که یک هفته هرروز چند بار سجده کند و همیشه هم باحالِ توجّه باشد، حتماً بعد از یک هفته انقلاب‌هایی در او پیدا می‌شود. اصلاً محبتش به خدا شدید می‌شود، حالتِ شرم و حیایش نسبت به خدا شدید می‌شود، به این سادگی تن به گناه و معصیت نمی‌دهد. این‌که ما می‌بینیم چند سال سجده کرده‌ایم هرروز هم چند بار سجده می‌کنیم، روز و شب سجده می‌کنیم و هنوز خضوع نسبت به خدا در ما پیدا نشده! نشان می‌دهد که مردم نمازخوان در زندگی پیش خدا خضوع ندارند، اگر خضوع داشتند حتماً به سازوآواز گوش نمی‌کردند، اگر خضوع داشتند غیبت نمی‌کردند، اگر خضوع داشتند بی‌حجاب نمی‌شدند، اگر خضوع داشتند ربا نمی‌خوردند، اگر خضوع داشتند گران‌فروشی نمی‌کردند، دروغ نمی‌گفتند. خضوع نیست؛ چرا خضوع نیست؟ درحالی‌که این نمازهای ما باید پرورش خضوع بدهد، معلوم می‌شود همه‌اش بی‌توجه انجام می‌شود، رکوع حضور قلب ندارد، سجده حضور قلب ندارد، فقط یک‌ خَم شدن و به زمین افتادن است، اگر صِرف به زمین افتادن و برخاستن، انسان را بهشتی کند، ورزشکارها از همه‌ی ما بهشتی‌تر هستند؛ برای این‌که آن‌ها بیشتر خم و راست می‌شوند، پس آن سجده‌ و آن رکوعی انسان را به قُرب خدا می‌رساند و خضوع قلبی و حضور قلبی را شدیدتر می‌کند که این خضوع با توجه انجام شود.

باید به مقام تسلیم رسید

خداوند متعال، به همین جهت جریان حضرت ابراهیم (علیه السلام) را فرمود:

«فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ (۱۰۳) وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ (۱۰۴) قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا (105)»[[18]](#footnote-18)

هنگامی‌که هر دو حضرت ابراهیم و اسماعیل (علیهماالسلام) تسلیم (فرمان الهی) شدند و ابراهیم، پیشانی او را بر خاک نهاد، او را ندا دادیم که ... ای ابراهیم! آن رؤیا را تحقق بخشیدی (و آماده‌ی قربانی فرزند شدی). همین‌که فرزندش را به خاک خواباند، صورت فرزندش را روی خاک گذاشت، خودش هم دامن به کمر زد و آستین بالا کشید کارد را که برداشت خداوند فرمود:

(قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيا) حالا هدف تأمین شد، هدف همین بود که حالت اسلام و تسلیم به شما ظاهر شود و این عمل هم نشان‌دهنده‌ی تسلیمِ روحی شما بود. قلبِ شما پدر و پسر همین‌قدر که تسلیم شد به هدف رسیدید، آن منظور تأمین شد.

«فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ (۱۰۳) وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ (۱۰۴) قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا (105)»[[19]](#footnote-19)

راجع به قربانی هم فرمود:

«لَنْ يَنَالَ اللَّهَ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَى مِنْكُمْ»[[20]](#footnote-20) گوشت و خون قربانی‌های شما به خدا نمی‌رسد بلکه نه گوشت‌های آن‌ها و نه خون‌های آن‌ها، هرگز به خدا نمی‌رسد، ولی آنچه به او می‌رسد، پرهیزگاری شماست.

امر قلبی شما است که به خدا می‌رسد و این گوسفند کشتن هم از آن نظر که نشان‌دهنده‌ی آن خضوع و تقوای قلبی است، ارزش دارد و به‌صِرف این‌که شما گوسفند بُکُشید؛ اصلاً تقوای قلبی به خدا ندارید. صرف گوسفند کشتن و خون ریختن پیش خدا ارزش ندارد. گوشت فقط شکم فقرا را سیر می‌کند و خون هم نشان می‌دهد آقای حاجی از مکه آمده تا مردم بفهمند ولی نه خونش به خدا مربوط است نه گوشتش، آن چیزی که به خدا مربوط است چیست؟ (يَنالُهُ التَّقْوى‏ مِنْكُمْ) تقوای قلبی شما به خدا مربوط است اگر این ذبح گوسفند شما، مُنبعث از تقوای قلبی باشد؛ ارزش دارد و الا ارزش ندارد.

ارزش نیّت تا چه اندازه است؟

پیامبر اکرم (صلی‌الله علیه و آله و سلم) درباره حضور در میدان جهاد فرمود:

«اِنَّ قَوماً فِی المَدینَةِ شارَکُونا فِی الجِهادِ»[[21]](#footnote-21) یک جمعیتی در مدینه در خانه‌های خود ماندند و به میدان جنگ نیامدند؛ اما همه‌ی ایشان در ثوابِ جهاد با ما شریک هستند. ما به میدان جنگ آمدیم، تشنگی‌ها و گرسنگی‌ها کشیده‌ایم، زخم‌ها برداشته‌ایم، بدن‌های ما خونریزی کرده، تلفات داده‌ایم، ولی آن‌ها که نیامدند و در خانه‌هایشان در مدینه مانده‌اند، در ثواب این جهاد با ما شریک‌ هستند.

اما چرا شریک هستند؟ چون نیتشان این بود که با ما بیایند، ولی موانعی سر راهشان رسید، یا مریض بودند، یا وسایل نداشتند، خیلی هم ناراحت شدند که چرا موفق نشدیم، چون امرِ قلبی آنان با ما یکی بوده، در ثوابِ جهاد با ما شریک‌ هستند، درست است که بدنشان با لشکریان نبود، اما نیتشان با آن‌ها شریک بود، چون در نیت با آن‌ها شریک بودند؛ حضرت فرمود: تمام آن‌ها در ثواب جهاد با ما شریک هستند.

این روایت، نشان می‌دهد که ارزش نیّت تا چه اندازه است.

عالِم بی‌اخلاص

لذا روز قیامت سه طایفه را پیش از همه به موقِفِ[[22]](#footnote-22) حساب می‌آورند:[[23]](#footnote-23)(رَجُلٌ آتٰاهُ اللّهُ الْعِلْمَ) مردِ عالِم، مردی که خدا به او علم داده بود؛ او را به موقِف حساب می‌آورند و می‌گویند: این نعمتِ علم را که به تو ارزانی داشتیم چه‌ کردی؟ کجا مصرف کردی؟ جواب می‌دهد، (قُمْتُ آنآءَ اللَّیْلِ وَ النَّهٰارِ) مردم را شب و روز ارشاد و هدایت کردم و از نورِ علم و چراغِ علمِ خودم، به آن‌ها بهره دادم. بعد جواب می‌دهند که؛ «کَذِبتَ» دروغ می‌گویی. خدا می‌فرماید: دروغ می‌گویی، ملائکه هم می‌گویند: دروغ می‌گویی، تمام آن داد و غوغا که به راه انداخته بودی برای این بود که مردم از تو تعریف کنند و بگویند: به‌به! عجب عالمِ خوبی است، عجب ناطق توانایی است تمام هم‌وغمت این بود که، به‌به مردم را بخری که آن را هم به دست آوردی، دیگر از ما چه طلب داری؟ یعنی همه‌ی این کارها و دادوفریادها برای این بود که مردم بگویند به‌به، خب! این را گفتند و تو هم اَجر خود را گرفتی، دیگر از ما چه طلب داری؟

ثروتمندِ بی‌اخلاص

بعد هم دسته‌ی دوم را می‌آورند، مردِ ثروتمندی که خدا به او پول داده است. به او می‌گویند: این‌همه به تو پول دادیم چه‌کار کردی؟ در کجا مصرف کردی؟ جواب می‌دهد که خدایا! انفاق کردم، از مستندان دستگیری کردم، به خاک افتاده‌ها را از خاک برداشتم. جواب می‌دهند: دروغ می‌گویی، تمام این‌ها برای این بود که مردم بگویند فلانی، آدم جواد و دست‌ودل بازی است، بخشش دارد، برای این جهت بود. خب! این را که مردم گفتند، هدفت این بود که از تو تعریف کنند و تعریف کردند، دیگر از ما چه طلب داری؟!

انسانِ قدرتمندِ بی‌اخلاص

دسته‌ی سوم، مانند اینکه مردِ شجاع و قهرمان و دلیری را می‌آورند که به میدان جهاد رفته و کشته‌شده؛ می‌گویند: تو با قوّتِ بازوهایت که ما به تو دادیم چه‌کار کردی؟ می‌گوید: خدایا! از طرف تو و پیغمبرت مأمور به جنگ شدم، رفتم و جهاد کردم و کشته شدم. جواب می‌دهند: تو هم دروغ می‌گویی، برای این‌که نیّتت این بود که مردم بگویند: به‌به! این مرد، عجب قهرمانی است! عجب مردِ شجاعی است! و عجب مردِ دلیر و باشهامتی است. خب! مردم از تو تعریف کردند، دیگر از ما چه طلب داری؟ واقعاً سفاهت و حماقت و بدبختی انسان همین است که آدم مالش را، جانش و نیروی بدنی‌اش را، فقط با به‌به مردم و سر تکان دادن مردم با معامله کند، فقط با همین؟! (الٰا ذلِكَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبينُ)[[24]](#footnote-24)‏ آگاه باشید، زیانِ آشکار همین است.

دیگر چه بدبختی از این بالاتر می‌شود که آدمی عمرش را صرف کند، قوای بدنی خود را صرف کند، فقط برای این معامله‌ی سفیهانه؛ یعنی به به مردم! «وَ شَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَراهِمَ مَعْدُودَة»[[25]](#footnote-25)و (سرانجام) او (یوسف) را به بهایی اندک، به چند درهم فروختند. یوسف به آن زیبایی را فروختند و در مقابل، چند درهم بی‌ارزش گرفتند.

کار، فقط برای خدا

و لذا خداوند در قرآن کریم، روی فی «سبیل الله» زیاد تأکید کرده و مرتب می‌فرماید: «فی سبیل الله»،«قاتِلُوا في‏ سَبيلِ اللَّهِ»،«جاهَدُوا في‏ سَبيلِ اللَّه»،«أَنْفِقُوا في‏ سَبيلِ اللَّه»؛ هر کاری می‌کنید فقط برای خدا باشد، تمامش برای این است که انسان رشد عقلی و رقاءِ[[26]](#footnote-26) فکری پیدا کند، مقداری رشید و عاقل شود، خود و شئون وجودی خود را ارزان نفروشد، تمام حرکاتش را، سکناتش را، همه‌چیزش را در مقابل چه چیزی هدف بگیرد؟ در مقابلِ: اللّه، کُلُّ الْکَمٰال، کُلُّ الْجَمٰال، فقط او را هدف‌گیری کند.

انسان، خیلی گران‌قیمت است!

به همین علت مولای ما امیرالمؤمنین (علیه السّلام) می‌فرماید: «اَلٰا اِنَّهُ لَيْسَ‏ لِأَنْفُسِكُمْ‏ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةَ فَلَا تَبِيعُوهَا إِلَّا بِهَا»[[27]](#footnote-27) آگاه باشید، همانا برای جان‌های شما بها و قیمتی جز بهشت نیست، پس جانتان را به‌جز به بهشت نفروشید.

مراقب باشید! شما خیلی گران‌قیمت هستید، قیمت شما بهشت خدا و رضوان خدا است. مراقب باشید! خود را به غیر خدا و رضوان خدا نفروشید، خود را به پول نفروشید، خود را به مقام و ریاست چندروزه‌ی دنیا نفروشید، خود را به شهرت نفروشید، تنها خود را با رضوان خدا معامله کنید.

نیتِ بد، عمل را بی‌ارزش می‌کند

به‌قدری این مسئله‌ی نیّت در بی‌ارزش کردن و باارزش کردن عمل، مؤثر است که مرد مسلمان، شمشیر به دست گرفته، در رکابِ پیغمبر اکرم (صلی‌الله علیه و آله و سلم) به میدان جهاد رفته، کشته‌شده است. مردم گفتند: به‌به! خوشا به سعادت این مرد، واقعاً چه سعادتمند بود، شمشیر گرفت و آمد در رکاب پیغمبر اکرم (صلی‌الله علیه و آله و سلم) و کشته شد، «قَتِیلٌ فی سبیل الله». فرشته‌ها گفتند: این فرد «قتیل الحمار» است، کشته‌ی درراه الاغ است، کشته‌ی درراه خدا نیست، تعجّب کردند یعنی چه؟ فرمود: شما از نیّت او خبر نداشتید، شما ظاهر را دیدید. مردی به میدان آمد و شمشیر به دست گرفت و حال‌آنکه این آدم، یک الاغی در دست دشمن دیده بود، چشمش آن الاغ را گرفته بود، می‌خواست به آن الاغ برسد، دید چاره‌ای ندارد، جز این‌که صاحب آن را بکُشد و الاغ را صاحب بشود، اتفاقاً در تیررس دشمن واقع شد و درراه الاغ کشته شد. به همین علت «قَتیلُ الْحِمٰار» شد.[[28]](#footnote-28)

پیامبر اکرم (صلی‌الله علیه و آله و سلم) آن‌یکی را مهاجرِ «اُمّ‌قَیس» لقب داد چرا؟ چون در لشکرِ دشمن، زنی بود به نام امّ‌قَیس و این فرد، می‌خواست به آن زن برسد؛ بنابراین رفت تا آن مردی که این زن در تسلط او بود را بکشد و به امّ‌قَیس برسد، ولی در میدان جنگ کشته شد، حضرت فرمود: این مُهاجرِ امّ‌قَیس است.[[29]](#footnote-29) یعنی برای خدا، نرفته چه بدبختی انسان دارد! انسانی که می‌تواند به فرموده‌ی قرآن: «و مَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهاجِراً إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ»[[30]](#footnote-30) و هرکس از خانه‌ی خود به‌عنوان مهاجرت به‌سوی خدا و پیامبر او، خارج شود، سپس مرگش فرارسد، پاداش او بر خداست.

آن‌کسی که از خانه‌اش بیرون بیاید و به‌قصد خدا و پیغمبر حرکت کند و اتفاقاً مرگ، او را دریابد؛ خدا تحویلش می‌گیرد. «فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ» خدا او را، در پناه خود جا می‌دهد و به او اجر عظیم می‌دهد.

آن‌وقت این آدمی که می‌تواند به قرب خدا برسد چنان نیتش را تنزل بدهد که بخواهد به امّ‌قَیس برسد، بخواهد به الاغ برسد، بخواهد به پول برسد، بخواهد به «به‌به» مردم برسد این نوع نیّت، برای آدم چقدر سفاهت و حماقت است. پناه‌برخدا!

تشخیص نیت باخداست

انسان نمی‌تواند نیت‌ها را تشخیص دهد که چه طور است؟ مثلاً فلان زن به مجلس روضه‌ی امام حسین (علیه‌السلام) آمد و آن‌قدر گریه کرد که آنجا اتفاقاً مُرد، مردم می‌گویند: واقعاً خوش به حالش در مجلس امام حسین (علیه‌السلام) گریه کرد و مُرد. حالا هیچ‌کس از نیّت این زن خبر ندارد که به چه نیّت آمده بود؟ آیا واقعاً با اجازه‌ی شوهر آمده بود یا نه؟ اگر بی‌اجازه آمده بود، طبق فرموده‌ی رسول خدا (صلی‌الله علیه و آله و سلم): این زن، ملعون است و مورد لعنت واقع‌شده، پس باید نیّت صحیح باشد تا به اعمال انسان ارزش بدهد و لذا پیامبر اکرم (صلی‌الله علیه و آله و سلم) فرمود: «لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى»[[31]](#footnote-31)‏ برای هرکس، همان است که آن را قصد کرده است.

انسان به همان چیزی که در نیّت دارد، می‌رسد. شرف و ارزش انسان در همانی است که در نیّت دارد «لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى»[[32]](#footnote-32) خیلی جمله‌ی کوتاهی است؛ ولی بسیار پرمغز است. هر انسانی ارزش آن چیزی را دارد که در نیّت دارد، اگر نیّت او خداست ارزشش به‌اندازه‌ی خداست و اگر نیّتش الاغ است به‌اندازه‌ی الاغ است، نیّتش چیست؟ اگر یک شکم غذاست، پس او همان است.

امیرالمؤمنین امام علی (علیه‌السلام) فرمودند: «کسی که تمام همّش این است که شکمش را پر کند ارزشش همان است که از شکمش خارج می‌شود»[[33]](#footnote-33) و بیش از این ارزش ندارد «لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى»[[34]](#footnote-34).

حقیقتِ انسان، همان فکرِ اوست

آن‌وقت آن شاعر عارف می‌گوید:

ای برادر تو همان اندیشه‌ای

مابقی تو استخوان و ریشه‌ای

گر گُل است اندیشه‌ی تو گُلشنی

ور بود خاری، تو هیمه‌ی گُلخَنی[[35]](#footnote-35)

یعنی حقیقت تو همان فکر توست وگرنه بقیّه، پوست‌واستخوان است، پوست‌واستخوان که انسان نیست، انسان همان فکر اوست، در فکر چه داری؟ اگر در فکر، گُل می‌پرورانی گلستانی و اگر در فکر خار می‌پرورانی گُلخَنی[[36]](#footnote-36)، هیزمی هستی که تو را در آتش‌خانه‌ی حمّام باید بسوزانند.

گر گل است اندیشه‌ی تو گُلشنی – ور بود خاری تو هیمه‌ی گُلخنی[[37]](#footnote-37)

پس مقصود این‌که ارزش عمل انسان، به ارزش نیّت بستگی دارد.

دقّت در نیّت

بزرگان عالَم نسبت به نیّت، خیلی دقیق بوده‌اند. از یکی از بزرگان نقل می‌کنند که می‌خواست به عیادت کسی برود؛ مُدام تأخیر می‌انداخت، آقایان گفتند: چرا به عیادت فلانی نمی‌روی؟ گفت: می‌خواهم بروم امّا هرروز نیّتم را زیرورو می‌کنم، می‌بینم خالص نیست، آلوده است، مرتب می‌کوشم و هرروز با خودم مبارزه می‌کنم که نیّتم را خالص کنم؛ تا فقط برای خدا به عیادت او بروم، اما نمی‌شود. ولی هرروز می‌بینم نفس به من دروغ می‌گوید، این نفسِ مکاره است. گاهی می‌گویم: چون ثروتمند است به عیادتش بروم، چون زورمند است به عیادتش بروم، نکند فردا خوب بشود و از من گله کند، اگر بدانم می‌میرد به عیادتش نمی‌روم. چون می‌دانم که فردا خوب نمی‌شود که از من گله کند، نمی‌روم. این حرف‌ها در ذهنم می‌آید و نیتم را آلوده می‌کند و لذا نمی‌توانم نیّتم را خالص کنم، برای همین نمی‌روم.

ببین چقدر دقیق است!

در روایت آمده که حضرت زکریّا (علیه السلام) مقیّد بود با دست خودش کاری انجام دهد و مزدی به دست آورد، تا با آن امرارمعاش کند. روزی اجیرشده بود که دیواری را برای کسی بالا بَرَد. صاحب‌کار برای حضرت دو قرص نان آورد. بعد؛ چند نفر به‌عنوان مهمان رسیدند، دیدند حضرت نشست و همه‌ی نان‌ها را خورد و هیچ تعارفی به آن‌ها نکرد، تعجّب کردند و با خود گفتند عجیب است! مقتضی سخاوت و زهد ایشان این بود که به ما تعارف کند و از این قرص‌های نان انفاق کند. حضرت، از قیافه‌ی سؤال‌برانگیز که به خود گرفته بودند متوجّه شد و فرمود: علّت این‌که شمارا دعوت نکردم، برای این بود که این دو قرص نان را به من داده‌اند تا بخورم و قوّت بگیرم و برایشان کارکنم، به هر مقدار که به شما می‌دادم همان مقدار از قوّت کارم کاسته می‌شد و از کار آنان کم گذاشته می‌شد. در حالیکه کارِ خوب به صاحب‌کار تحویل دادن واجب است، ولی به شما انفاق کردنِ از این نان مستحب است. امّا کارِ خوب تحویل دادن به صاحب‌کار واجب است، اگر می‌خواستم عمل مستحبی انجام دهم و ‌قدری به شما بدهم به همان مقدار نیروی کارم کم می‌شد؛ از کار صاحب‌کار کم گذاشته می‌شد.

ببینید این مسئله چقدر دقیق است، تفقّه در دین معنایش همین است.

تفقه در دین

فردی که دقیق نیست، بخشی از دین را می‌بیند و می‌گوید: دین گفته از این غذا به دیگران بده، اما فقط همین را می‌بیند، ولی بخش دیگرش را مطالعه نمی‌کند و نمی‌سنجد هر کاری از کارهای دین تحت شرایطی یا واجب می‌شود یا حرام می‌شود یا مستحب می‌شود، یا مکروه می‌شود یا مباح می‌شود، گاهی شرایط عوض می‌شود، اما شخصی فقط یک‌گوشه‌ی کار را می‌بیند. می‌گوید: باید اینجا این‌چنین باشد، دیگر فکر نمی‌کند شرایط دیگری هم ممکن است موجود باشد که همان واجب مبدّل به حرام شود. گاهی از اوقات همانی که از یک زاویه نگاه کنیم واجب است اما اگر از زاویه‌ی دیگر خوب نگاه کنیم حرام می‌شود، یا مستحب گاهی واجب می‌شود، مردم گاهی توجه به این مطلب ندارند؛ بلکه فقط یک‌گوشه‌ای از کار را می‌بینند.

به‌طور مثال: وقتی‌که فلان آدم، مستحبی را ترک می‌کند چنان به او حمله می‌کنند، مثل‌اینکه ترک واجب کرده، این را دقّت نمی‌کنند که او ترکِ مستحب کرده نه ترک واجب و شرایط طوری است که وقتی به او حمله می‌کنند، واجبش را هم ترک می‌کند.

در اینجا نیز حضرت زکریا (علیه‌السلام) تفقّه در دین کرده، امام فرمود: مُتَفَقّه در دین باشید، خشک در دین نباشید، تفقّه داشته باشید، یعنی در هر شرایطی به‌حسب شرایط زمانی و شرایط مکانی و شرایط شخصی ببینید، که وظیفه‌ی شما به‌حسب زمان، به‌حسب مکان، به‌حسب اوضاع چیست؟ این تشخیصِ وظیفه، کار مشکلی است و خیلی دقّت می‌خواهد، تحقیق می‌خواهد، تفقّه می‌خواهد، نباید جمود داشته باشید، اگر یک‌گوشه را دیده و بخواهید فقط به آن جمود داشته باشید به خطراتی برمی‌خورید و اینجا هم اصحابِ حضرت زکریا (علیه‌السلام) خیال می‌کردند، هرکسی نان به دستش رسید خوب است و مستحبّ است به دیگران بدهد، بنابراین اعتراض کردند که چرا همه‌ی نان را خوردی و به ما ندادی؟! دیگر حساب نکردند این کار، جنبه‌ی دیگری هم دارد و آن جنبه‌ی واجبش هست، آن حضرت حساب می‌کند اگر از این نان بدهم قوّت کارم کم می‌شود و از کارِ صاحب‌کار کم گذاشته می‌شود، آن‌وقت ترکِ واجب کرده‌ایم، در صورت دوم سنّت به‌جا آورده‌ایم. اینجا اطعام کرده‌ای و مستحب به‌جا آورده‌ای ولی ترکِ واجب کرده‌ای.

لذا تفقّه در دین کار مشکلی است، که نیّت را تخلیص[[38]](#footnote-38) کند.

عملِ خوبِ کافر، ارزشِ الهی ندارد!

به همین جهت هم فرموده‌اند؛ که کافر عملش ارزنده نیست، اگر کافر، عمل خوب هم انجام دهد باز عملش ارزنده نیست، یعنی ارزش الهی ندارد. ممکن است ارزش اجتماعی داشته باشد، ولی حسابِ ارزشِ اجتماعی غیر از حساب ارزش الهی و ارزش معنوی است، ممکن است یک کاری ارزش تاریخی داشته باشد و تاریخ به خوب بودن آن قضاوت می‌کند، اجتماع به خوب بودن آن قضاوت می‌کند، فرض کنید کسی برای مردم یک مؤسسه‌ی بهداشتی ساخته است، مؤسسه‌ی بهداشتی و درمانگاه خوب است دیگر، این درمانگاه به درد مردم می‌خورد آنجا مریض‌ها می‌خوابند و درمان می‌شوند و این خوب است و مردم می‌گویند: بارک‌الله این مؤسسه‌ی خیریه است، آن آدم هم نیکوکار است. امّا ببینیم خدا هم همین‌طور قضاوت می‌کند یا خیر؟

خدا ارزش عمل را روی نیت می‌برد، می‌بیند انگیزه‌اش در ساختن این درمانگاه چه بوده؟ انگیزه‌ی روحی و آن چیزی که در دل، او را واداشته است پول بریزد و درمانگاه بسازد چه بوده؟ آن باعثی که او را برانگیخته است چه بوده؟ آیا هدف، این بوده که مردم از او تعریف کنند؟ و بگویند: به‌به! واقعاً چه آدم خدمتگزاری است؟ رجال مملکت از او تعریف کنند؟ اَعیان و اشراف از او تعریف کنند؟ مثلاً روزنامه‌ها بنویسند؟! در رادیو‌ها بگویند؟! منظور این بوده است؟ خب! این، ارزش الهی ندارد و هیچ‌گونه ثوابی هم در نامه‌ی عملش نوشته نمی‌شود و چون نیت او، خدا نبوده، ریا بوده است. «فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوانٍ عَلَيْهِ تُرابٌ فَأَصابَهُ وابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْداً»[[39]](#footnote-39)

عمل او همچون قطعه‌سنگی است که بر آن قشر نازکی از خاک باشد و بذرهایی در افشانده شود و رگباری بر آن ببارد و همه‌ی خاک‌ها و بذرها را بشوید.

مانند آن سنگی که رویش خاکی بوده و بارانِ تند، می‌بارد و می‌شُوید و از بین می‌برد و دیگر امکان رشدِ بذر، در آن خاک نیست. انسانی هم که نیّتش توجّه به دنیا است و جنبه‌ی انسانی و بشری دارد موقعِ مرگ، این باران است که مرگ می‌بارد و هر چه بوده را می‌شوید و از بین می‌برد این نوع نیت و توجه به دنیا فایده ندارد، این‌ها ارزش الهی ندارد، تو انگیزه‌ی روحیت چه بوده است؟ پس دین، حساب ارزشِ عمل را روی نیت می‌برد: «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ‏ بِالنِّيَّاتِ‏ وَ لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى»‏[[40]](#footnote-40) نفرموده: لِکُلِّ امْرئٍ مٰا عَمِلَ، بلکه فرموده: «لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى»[[41]](#footnote-41) یعنی ارزش و شرفِ انسان، به عمل نیست؛ بلکه ارزش، شرف و هدف انسان همان است که در نیت گرفته است وگرنه آن مرد آمد در میدان جنگ کشته شد، چه‌بسا یک آدمی را هم می‌کشت نه کشتنش ثواب داشت، نه کشته شدنش. هیچ‌کدام. چرا؟ چون برای الاغ رفته بود برای رسیدن به «ام‌قیس» رفته بود برای خدا که نرفته بود. اینجا هم می‌فرماید که چون نیّتِ کافر، هیچ گونه رابطه‌ای با خدا و آخرت ندارد عملش ارزنده نیست.

عجب فکر غلطی!

حالا بعضی‌ها فکر می‌کنند که برای خدا چه فرق می‌کند؟ این شخص، کار خوب را که انجام داده ولی برای خدا انجام نداده، همان‌طور که آن آدمی را که برای خدا انجام داده، به بهشت می‌برد، این را هم به بهشت ببرد، برای خدا چه فرق می‌کند؟ این مطلب مثل آن است که مثلاً بگوییم: فلان آدم در مسیر پاریس به راه افتاده و به پاریس می‌رود، اما برای خدا چه فرق می‌کند او سر از کعبه درآورد؟ برای خدا چه فرق می‌کند؟ این‌که مُضحک است، چون کعبه راه مخصوص به خود را دارد، پاریس هم راه مخصوص به خود دارد. هر که به راه پاریس افتاد سر از پاریس درمی‌آورد و هر که به راه کعبه افتاد، سر از کعبه درمی‌آورد.

این که بگوییم: برای خدا چه فرق می‌کند؟ معنا ندارد و معقول نیست؛ بهشت رفتن حرکت کردن است، رسیدن و وصول به یک هدف، متفرع بر حرکت است و حرکت، متفرع بر قصد است و قصد بر باور متفرع است.

کسی که چیزی را باور دارد آن را قصد می‌کند، کسی که قصد آن هدف را کرد، به‌سوی او حرکت می‌کند، کسی که حرکت کرد به آن می‌رسد، ولی کسی که اصلاً بهشت را باور ندارد به خدا و به بهشت اعتقاد ندارد، قصد آن‌ها را نمی‌کند، قصد که نکرد، به‌سوی بهشت خدا هم حرکت نمی‌کند، حرکت هم که نکرد به آن نمی‌رسد. پس این معنا ندارد که بگوییم فلان آدمی که اصلاً حرکت نکرده به آن برسد، این معقول نیست. آخر انسان دارد حرکت می‌کند و معنای به بهشت رسیدن، حرکت است. حرکت، راه رفتن است، منتهی سیر روحی است، رسیدن به قرب خدا است، لازمه‌ی رسیدن به بهشت حرکت است. تا انسان حرکت نکند به مقصد نمی‌رسد، وصول به مقصد، فرع بر حرکت است، حرکت، فرع بر قصد است و قصد، فرع بر باور است، باید این چهار مرحله؛ یعنی باور، قصد، حرکت و رسیدن باهم ردیف شود.

من که اصلاً اعتقاد به کعبه نداشته‌ام، قصد کعبه نمی‌کنم، قصد کعبه نداشته باشم، به‌سوی کعبه حرکت نمی‌کنم و اگر حرکت نکنم معقول نیست به کعبه برسم و حتی مضحک است، حالا بعضی گفته‌اند: چه مانعی دارد این آدمی که کار خوب کرده به خدا نرسد؟ چرا به بهشت نرسد؟ این آدم اصلاً قصد بهشت نکرده، به‌سوی آن حرکت نکرده؛ او قصدِ دنیا کرده و به آن رسیده، قصدِ الاغ کرده و به آن رسیده، قصدِ امّ‌قیس کرده و به آن رسیده است؛ او اصلاً قصدِ خدا و بهشت نداشته، که به آن برسد.

چرا کافر، به بهشت نمی‌رود؟

به همین دلیل می‌گویند: کافر به بهشت نمی‌رود چرا؟ چون بهشت رفتن همین‌طوری نیست که مثلاً او را به بهشت پرت کنند، که پرت کردن؛ بهشت رفتن به‌حساب نمی‌آید، حرکت کردن و رسیدن به بهشت ملاک است. پس باید حرکت کند تا به آنجا برسد.

«إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ»[[42]](#footnote-42)

سخنانِ پاکیزه به‌سوی خداوند صعود می‌کند و عملِ صالح را بالا می‌برد.

به‌سوی خدا حرکت می‌کند؛ بالا می‌رود، ایمان و اعتقادِ بشر است که عملِ صالح را بالا می‌برد. اگر عمل انسان بخواهد، رفعت آسمانی پیدا کند، ارزش الهی پیدا کند؛ با اعتقاد باید ارزش پیدا کند، اعتقاد است که عمل انسان را الهی می‌کند.

اگر اعتقاد نباشد، عمل انسان حیوانی می‌شود، هوایی می‌شود، زمینی می‌شود، اما آسمانی نمی‌شود.«إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ»

البته در بعضی از روایات است که افراد کافری بوده‌اند چون یک نوع رحمتی در قلب‌ ایشان موجود بوده و بدون چشم‌داشت چیزی، کار خوب انجام می‌دادند؛ تخفیفی در عذاب آنان پیدا می‌شود. این افراد در اعمال خود هیچ‌گونه غرضی نداشته‌اند که مورد تعریف قرار گیرند و یا به پول برسند.

واقعاً بعضی پیدا می‌شوند که رحمت به قلب‌ آنان سرایت کرده و مردمی هستند که کار خوب را برای کار خوب انجام می‌دهند. از روایات استفاده می‌شود که این افراد تخفیفی در عذابشان لحاظ می‌شود. البته به بهشت نمی‌روند، امّا تخفیف در عذابشان پیدا می‌شود. چه‌بسا بعضی از کفار چون فقط نیکی را دوست دارند، کار نیک را انجام می‌دهند و ممکن است تخفیف در عذاب آنان باشد. البته از این افراد خیلی کم هستند.

تخفیف در عذاب

در روایت است که در میان بنی‌اسرائیل مرد مؤمنی بود که همسایه‌اش کافر بود، آن مردِ کافر نسبت به همسایه‌ی مؤمن خود خیلی احترام قائل بود و به او خدمت می‌کرد. فقط دوست داشت که به او خدمت کند، مؤمن هم نبود، بلکه کافر بود ولی به این همسایه‌ی مؤمن خیلی می‌رسید، به او احترام می‌کرد و مشکلات او را حل می‌کرد وقتی‌که این کافر مُرد، در روایت دارد که از خداوند دستور رسید به فرشتگان که در همان جهنم برزخی، یک‌خانه‌ای از گِل بسازند تا حرارت آتش به او نرسد. در جهنم باشد، امّا حرارت آتش به او نرسد؛ رزق و روزی او هم از خارج آن محیط به او برسد؛[[43]](#footnote-43) چون اهل برزخ روزی دارند. بعد به او گفتند: که این در اثر آن خدمتی است که به آن مردِ مؤمن کرده‌ای و لذا جزای این خدمت، تخفیف در عذاب بود.

در روایت دیگری هم هست که مردِ عابدِ مؤمنی در کشورِ سلطان ظالمی زندگی می‌کرد و آن سلطان ستمگر در مقام آن برآمد که متعرض او بشود و او فرار کرد و به یک کشور کفر رفت و وارد بر شخصِ مشرکی شد، آن مردِ مشرک، آدم خیّر و خوبی بود، از او پذیرایی کرد و او را در خانه‌ی خودش جا داد. تا اینکه آن مشرک از دنیا رفت و مُرد. بعد از طرف خداوند دستور رسید که ای آتش! او را بترسان امّا به او آسیب نرسان. درنتیجه جایگاه او طوری شد که از آن آتش، حرارتی به او نرسد و رزق و روزی او هم از خارج به او برسد. از امام (علیه‌السلام) سؤال کردند یعنی روزی او از بهشت می‌رسد؟! حضرت فرمودند: از جایی که خدا خودش می‌داند، می‌رسد. یعنی نعمتِ بهشتی بر کافر حرام نمی‌شود، امّا درعین‌حال اگر در جهنّم هم بود، اگر بنا شد کار خوبی بدون چشم‌داشتِ مادّی داشته باشد، تخفیفی در عذابش پیدا می‌شود و لذا مرحوم علّامه‌ی مجلسی (رضوان‌الله تَعالی علیه) این روایات را نقل می‌کند و می‌فرماید: «ما می‌توانیم از این روایات استفاده کنیم که بعضی از کفّارِ جهنمی، اگر کارهای خیری برای خیر محض، بدون چشم‌داشتِ مادّی انجام داده باشند؛ ممکن است تخفیفی در عذاب آنان پیدا شود.[[44]](#footnote-44)

**تخفیف در عذاب**

البته این معنا، با آیات دیگر قرآن که می‌فرمایند: «لا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذاب»[[45]](#footnote-45) در عذاب کفّار، تخفیفی داده نمی‌شود، منافاتی ندارد.

عدم تخفیفِ عذاب، مربوط به کفّاری است که هیچ عملِ خیری انجام نداده‌اند، امّا این تخفیفِ عذاب، برای آن کفّاری است که در دلِ آنان رحمت بوده است و کارِ خیری را فقط برای خیر بودنش، انجام داده‌اند؛ لذا رسول اکرم (صلی‌الله علیه و آله و سلم) می‌فرمود که: «إِنَّ أَهْوَنَ أَهْلِ النَّارِ عَذَاباً ابْنُ جُذْعَان»[[46]](#footnote-46)، «ابن‌جذعان» سبک‌ترین عذاب کفّار را دارد. یعنی در میان کفار، از همه، سبک عذاب‌تر است، گفتند: چرا؟ فرمود: «إِنَّهُ كَانَ‏ يُطْعِمُ‏ الطَّعَامَ‏»[[47]](#footnote-47) چون گرسنه‌ها را سیر می‌کرد.

این‌ها نشان می‌دهد که نیّت در وجودِ انسان، چقدر ارزنده است، وقتی نیّت خیر شد، عمل را ارزش می‌دهد و اگر خیر نشد، عمل را بی‌ارزش می‌کند.

آنچه نزد خداست، باقی می‌ماند

ما از خدا می‌خواهیم در این ماه مبارک رمضان به این مقدار که توانسته‌ایم عرض بندگی کنیم، لطف و عنایتی کند و این جان‌های ما را جان‌های الهی قرار بدهد، گرایش به خدا و آخرت در دل ما پیدا شود، نیّت‌های ما را اصلاح کند؛ تا اعمالِ خودمان را خالصاً لِوَجهِ الله انجام بدهیم. حالا! آدمی که این کارها را انجام می‌دهد و در دنیا نَفَس می‌زند و قوای بدنی‌اش را صرف می‌کند؛ چرا درراه‌های غیر خدا و فانی باشد؟

«ما عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ ما عِنْدَ اللَّهِ باق»[[48]](#footnote-48) آنچه تحویل خودتان و مثل خودتان بدهید از بین می‌رود ولی اگر تحویل خدادادید می‌ماند. آدم نقطه‌ای را در نظر بگیرد که خزائن السَّماوات وَ الارَض آنجاست «ولِلَّهِ خَزائِنُ السَّماواتِ وَ الْأَرْض»[[49]](#footnote-49)‏ و خزانه‌های آسمان و زمین، در سیطره‌ی خداست. آنجا را هدف‌گیری کند، اگر این‌جوری شد آن‌وقت در دنیا و آخرت زنده می‌شود.

شهدای کربلا تا ابد زنده‌اند

شهدای کربلا (علیهم‌السلام) در دنیا و آخرت زنده ماندند. ازاین‌گونه کشتارها در دنیا زیاد بوده، کشته‌هایی فجیع‌تر از کشتار کربلا هم بوده، امّا چطور شده که شهدای کربلا این‌قدر در دنیا عظمت پیداکرده‌اند؟! رفعت مقام پیداکرده‌اند؟! در دل‌ها نشسته‌اند؟! اصلاً اشکِ چشم مردم مال آن‌ها است، محبت دل‌های مردم مال آن‌هاست، آنچه عظمت و جلالت هست مال آن‌ها است. چرا؟

برای اینکه وقتی نیّت‌ها خالص بوده و فقط برای خدا قیام کرده‌اند، هیچ هدف و چشم داشت مربوط به امور مادّی نداشته‌اند، فقط برای خدا بوده و لذا آقای آنان وقتی ایشان را تربیت می‌کند چنان پرورش می‌دهد؛ که زره از بدن بیرون می‌آورد و با بدن بی زره، مقابل نیزه و شمشیر می‌رود. یعنی چنان ایمانش به خدا محکم شده، چنان یقینش به خدا و آخرت محکم شده، که می‌خواهد زود این قَفَسِ تن را بشکند و مرغِ روح از این قفس پرواز کند و به عالم قدس ارتحال پیدا کند.

مزاحِ شبِ عاشورا، در کربلا

یارانِ امام حسین (علیه‌السلام) شب عاشورا باهم مزاح می‌کردند. یکی از آن‌ها گفت: آیا الآن وقت مزاح است؟ گفت: بله. همین الآن وقت مزاح است، برای اینکه فردا شب باروی سفید به پیشگاه مقدسِ پروردگار شرفیاب می‌شویم، ما فردا شب جشن و سرور داریم. پس لازم است امشب هم خوشحال باشیم نه این‌که غمگین باشیم. این راهی که می‌رویم راهِ بهشت و راهِ سعادت و راهِ شرفیابی به لقاء پروردگار است. خوشا به حال آن‌ها «هَنیئماً لِارباب النعیم نَعیمُهُم»[[50]](#footnote-50)

و لذا وقتی هم که در مقابل امام حسین (علیه‌السلام) جان می‌دادند افتخار می‌کردند. آن مرد، نیزه بر بدنش خورده بود و در میان خونش دست‌وپا می‌زند، رو کرد به سمت امام حسین (علیه‌السلام) عرض کرد: آقا! به وظیفه‌ام عمل کردم؟ از من راضی شدید؟ یعنی تمام خوشحالی او این است که امام حسین (علیه‌السلام) از او راضی شود، در لحظه‌ی مرگ به فکر بچه‌اش نیست؛ بالاخره آن‌ها هم زن داشتند، بچه داشتند، تشخّصات دنیایی داشتند، اصلاً در آن موقع به فکر بچه و زن و خانه نبودند. تمام هَمَّش این است که آقا! از من راضی شدی یا نه؟ حضرت فرمود: «نَعَم أَنتَ‏ اَمامى‏ فِي‏ الجَنَّه»[[51]](#footnote-51) بله تو در بهشت پیشِ رُویِ من خواهی بود. این‌ها بندگان خالص برای خدا بودند.

**ای دلاور مردان خالص**

به همین علت خدا آنان را بزرگ کرده است. امام حسین (علیه الصَلوه والسلام) در آن لحظات آخر از آن‌ها قدردانی می‌کند و خطاب می‌کند به آن اجسادِ آغشته به خون که روی خاک‌های کربلا افتاده‌اند، جوانانش ازیک‌طرف، برادرانش ازیک‌طرف، اعوان‌وانصارش از طرف دیگر، خطاب می‌کند:

«وَ یا أَبْطالَ الصَّفا وَ یا فُرْسانَ الْهَیْجاءِ، مالی أُنادیکُمْ فَلا تُجیبُونی وَ أَدْعُوکُمْ فَلا تَسْمَعُونی؟! أَنْتُمْ نِیامٌ أَرْجُوکُمْ تَنْتَبِهُونَ؟ أَمْ حالَتْ مَوَدَّتُکُمْ عَنْ إِمامِکُمْ فَلا تَنْصُرُونَهُ؟ فَهذِهِ نِساءُ الرَّسُولِ صلى الله علیه و آله لِفَقْدِکُمْ قَدْ عَلاهُنَّ النُّحُولُ، فَقُومُوا مِنْ نَوْمَتِکُمْ، أَیُّهَا الْکِرامُ، وَ ادْفَعُوا عَنْ حَرَمِ الرَّسُولِ الطُّغاةَ اللِّئامَ.»[[52]](#footnote-52)

ای دلاورمردانِ خالص و ای سواران میدان نبرد، چه شده است. شمارا صدا می‌زنم، ولی پاسخ نمی‌دهید؟ و شمارا می‌خوانم ولی دیگر سخنم را نمی‌شنوید؟ آیا به خواب‌رفته‌اید؟ که به بیداری شما امیدوار باشم، یا از محبت امام خود دست کشیده‌اید؛ که او را یاری نمی‌کنید؟ این بانوان از خاندان پیامبرند؛ که از فقدانتان، ناتوان گشته‌اند. از خوابتان برخیزید، ای بزرگواران! و از حرم رسول خدا، در برابر طغیانگرانِ پست، دفاع کنید.

ای قهرمانان میدان صدق و صفا، این کلمه‌ی «ابطال الصفا» که امام حسین (علیه السلام) می‌فرماید، نشان می‌دهد که حضرت، مقام آن‌ها را تجلیل می‌کند. ای قهرمانان میدان صدق و صفا و وفا «یا فُرسانَ الهیجاء» ای سواران میدان نبرد! چه طور شده خوابیده‌اید؟ من شمارا صدا می‌کنم امّا جوابم را نمی‌دهید؟ یعنی آیا مصیبت بر شما نازل‌شده است؟ آیا اجساد آغشته به خون‌ شما، روی خاک‌های گرم کربلا افتاده؟ امّا خبر ندارید که زنان و دختران من، در شُرُف اسارت هستند. آیا می‌توانید برخیزید و حرم‌سرای پیغمبر را از دست اعداء نجات دهید؟

**اهم موارد اعمال‌شده توسط سید مهدی بهشتی (کارشناس ) :**

* **متاسفانه متن از آشفتگی بسیار برخوردار بود، به طوری که فقط گویا پیاده شده بود و هیچ کار دیگری جز تیتر زدن (آن هم بسیار ضعیف که ما دست نبردیم) روی آن صورت نپذیرفته شده بود.**
* **اغلاط املایی بسیار**
* **فایل ورد متن بسیار خراب و از هم گسسته و بدون استقامت خاص (لازم است روی این مورد نیز صفحه آرا کار کند و اصلاح کند)**
* **کل متن مورد مقابله با صوت قرار گرفت و خطاها برطرف گردید : در قسمت‌هایی از متن با فایل همخوانی نداشت و پس و پیش بود که با چندبار مرور رفع شد و برخی مطالب موجود در فایل صوتی برای انتقال به متن نیاز به تغییر و حذف داشت که اعمال شد.**
* **اصلاح غلط های املایی**
* **مستند سازی متن (برخی از مواردی که استناد برای آنان ذکر شده بود از منابع جدید تر بود در حالیکه بهتر است در استناد به منبع قدیمی تر ارجاع داده شود )** **در پیدا کردن منابع متن فاقد کتابنامه بود که تهیه شد، نام برخی از کتاب‌ها اشتباه تایپ شده بود که اصلاح شد، برخی منابع از قوت لازم برخوردار نبود لذا منابع دیگری جایگزین شد، برخی روایات بدون ذکر منبع بود که منابع آن یافت شد در برخی موارد هم به علت اینکه در متن هیچ اشاره‌ای به اصل روایت نشده امکان نقل آن وجود نداشت.**
* **یک مورد استنادش یافت نشد (با توجه به اینکه سه محقق با کلیدواژگان متعدد شبیه به جستجو پرداختند اما یافت نشد ممکن است که حضرت استاد اشتباهی در نقل داشته باشند که ما نتوانستیم بیابیم ص 34)**
* **ذکر منابع در پاورقی**
* **برای منابع کتاب نامه در فایل جدیدی درست شده که به پیوست خدمتتان تقدیم می گردد**
* **ویرایش ادبی (متاسفانه در متن ویرگول ها و نیم فاصله ها و نقطه ها ابدا رعایت نشده بود یا مثلا یکسان سازی کلماتی مانند همه‌ی در کل متن و نیز اعراب گذاری اضافه ها در متن )**
* **کاستن از محاوره با حفظ متن (با توجه به درخواست کارفرما به اینکه متن حضرت استاد کمترین تغییر را داشته باشد، اما بنا به تفهیم و تفاهم لازم بود گاهی کلمات تغییر یابد تا مخاطب مغز سخن را متوجه شود که این کار در مواردی متعدد با حفظ استخوان بندی اصلی کلام صورت پذیرفت)**

1. - کلینی، الکافی، ج 2، ص 48. [↑](#footnote-ref-1)
2. منوی، اسم مفعول از نیّت است، یعنی آنچه مورد نیت واقع شده. [↑](#footnote-ref-2)
3. مأدی بِهِ یعنی آن عملی که انجام داده است، مَأدی، اسم مفعول از مصدر ادا است و سه حروف اصلیش «ا د ی» می باشد. [↑](#footnote-ref-3)
4. - کلینی، الکافی، ج 2، ص 48. [↑](#footnote-ref-4)
5. - علل الشرایع ج 2، ص 524. [↑](#footnote-ref-5)
6. - همان. [↑](#footnote-ref-6)
7. - همان. [↑](#footnote-ref-7)
8. - چند برابر. [↑](#footnote-ref-8)
9. - برای اطلاعات بیشتر بنگرید به طباطبایی، المیزان، ج 13، ص 189-193. [↑](#footnote-ref-9)
10. - زاد المعاد مفتاح الجنان، ص 407. [↑](#footnote-ref-10)
11. - بزرگان. [↑](#footnote-ref-11)
12. - سوره‌ی حجر آیه‌ی 99. [↑](#footnote-ref-12)
13. - به هدفها بپرداز و وسائل را رها کن، برای اطلاعات بیشتر بنگرید به مطهری، سیری در سیره نبوی، ص 127. [↑](#footnote-ref-13)
14. - سوره‌ی حجر آیه‌ی 99. [↑](#footnote-ref-14)
15. - سوره‌ی مدثر آیات 40 تا 47. [↑](#footnote-ref-15)
16. - سوره‌ی مدثر آیه‌ی 47. [↑](#footnote-ref-16)
17. به معنای برانگیخته شونده [↑](#footnote-ref-17)
18. سوره ی صافات آیات 103 تا 105- [↑](#footnote-ref-18)
19. - سوره‌ی صافات آیات 103 تا 105. [↑](#footnote-ref-19)
20. - سوره‌ی حج آیه 37. [↑](#footnote-ref-20)
21. - فیض کاشانی، تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۴۸۷ و نراقی، جامع السعادات، ج 3، ص 114. [↑](#footnote-ref-21)
22. به معنای ایستگاه. [↑](#footnote-ref-22)
23. - غزالی، احیاء العلوم الدین، ص 179. [↑](#footnote-ref-23)
24. - سوره‌ی زمر آیه‌ی 15. [↑](#footnote-ref-24)
25. - سوره ی یوسف آیه‌ی 20 [↑](#footnote-ref-25)
26. - ترقّی. [↑](#footnote-ref-26)
27. \_ نهج البلاغه، حکمت 456. [↑](#footnote-ref-27)
28. - نراقی، جامع السعادات، ج 3، ص 114. [↑](#footnote-ref-28)
29. - همان. [↑](#footnote-ref-29)
30. - سوره ی نساء آیه‌ی 100. [↑](#footnote-ref-30)
31. - طوسی، الامالی، ص 618. [↑](#footnote-ref-31)
32. - طوسی، الامالی، ص 618. [↑](#footnote-ref-32)
33. - «من کانت همته ما یدخل بطنه کانت قیمته ما یخرج منه»، آمدی، غررالحکم، ص 641. [↑](#footnote-ref-33)
34. - طوسی، الامالی، ص 618. [↑](#footnote-ref-34)
35. - مولوی، مثنوی معنوی، دفتر دوم. [↑](#footnote-ref-35)
36. محل آتش خانه‌ی حمام های قدیم [↑](#footnote-ref-36)
37. - همان. [↑](#footnote-ref-37)
38. به معنی خالص کردن [↑](#footnote-ref-38)
39. - سوره‌ی بقره آیه‌ی 264. [↑](#footnote-ref-39)
40. - طوسی، الامالی، ص 618. [↑](#footnote-ref-40)
41. - همان. [↑](#footnote-ref-41)
42. - سوره ی فاطر آیه‌ی 10. [↑](#footnote-ref-42)
43. - ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص 167. [↑](#footnote-ref-43)
44. - مجلسی، بحار الانوار، ج 8، ص 297. [↑](#footnote-ref-44)
45. - سوره‌ی بقره، آیه‌ی 162. [↑](#footnote-ref-45)
46. 316. - مجلسی، بحار الانوار، ج 8،ص [↑](#footnote-ref-46)
47. - همان. [↑](#footnote-ref-47)
48. - سوره‌ی نحل آیه‌ی 96. [↑](#footnote-ref-48)
49. - سوره‌ی منافقون، آیه‌ی 7. [↑](#footnote-ref-49)
50. \_ گوارا باد نعمت های صاحبان نعمت، نک: برقی، المحاسن، ج 2، ص 652. [↑](#footnote-ref-50)
51. - ابن نما حلى، مثير الأحزان‏، ص 61. [↑](#footnote-ref-51)
52. - حائری، معالی السبطین، ص 441. [↑](#footnote-ref-52)